



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# دیدار یار



سید علی اکبر قریشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# دیدار یار

نویسنده:

علی اکبر قرشی

ناشر چاپی:

مجهول ( بی جا ، بی نا )

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۶	دیدار یار
۶	مشخصات کتاب
۶	آنان که آن حضرت را دیده اند
۸	حکایت أبی الحسین
۱۱	حکایت مرحوم بحر العلوم
۱۳	حکایت بحر العلوم در مکه
۱۴	کرامت عجیب
۱۸	پاورقی
۲۰	درباره مرکز

نویسنده: سید علی اکبر قریشی

ناشر: سید علی اکبر قریشی

### آنان که آن حضرت را دیده اند

ناگفته نماند: عده زیادی از بزرگان حضرت امام زمان (ع) را در مدت پنج سال که در حال حیات پدر بزرگوارش بود و نیز در مدت ۶۹ سال دوران غیبت صغری دیده اند، لذا می بینیم که نویسندگان حالات و تاریخ آن حضرت هر یک فصلی تحت عنوان «فصل فیمن راه علیه السلام» متعقد کرده اند. مانند ثقة الاسلام کلینی متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری که در کافی: ج ۱، ص ۳۲۹ فرموده: «باب فی تسمیه من راه علیه السلام» و نیز مرحوم صدوق متوفای ۳۸۱ که در کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۳، باب ۴۴ را به این مطلب اختصاص داده و نام آنرا «باب ذکر من شاهد القائم (ع) و راه و کلمه» گذاشته و در آن بیست و شش مورد را نقل کرده است. و نیز مرحوم شیخ مفید متوفای ۴۱۳ هجری که در ارشاد: ص ۳۲۹ فرموده: «باب من رأى الامام الثانى عشر (ع)» و آنگاه روایاتی نقل کرده است و نیز مرحوم شیخ الطائفة متوفای ۴۶۰ هجری که در کتاب غیبت: ص ۱۵۲ فرموده: «اخبار بعض من رأى صاحب الزمان (ع)...» و دیگران از بزرگان علماء. همچنین عده زیادی در دوران غیبت کبری به خدمت آن حضرت رسیده و او را شناخته اند و نیز عده ای بعداً دانسته اند که او مهدی غایب (ع) بوده است؛ در این زمینه مطالب زیادتر از آن است که در این کتاب نقل شود، مرحوم محدث نوری صاحب مستدرک در این رابطه کتابی نوشته بنام «جنه الماوی فی ذکر من فاز بقاء الحجة (ع) او معجزته فی الغیبه الکبری» و در آن ۵۹

حکایت نقل کرده از کسانی که در زمکان غیبت کبری به ملاقات امام زمان صلوات الله علیه رسیده اند، این کتاب در ج ۵۳ بحار الانوار طبع جدید بعنوان تتمه نقل شده است. ناگفته نماند: در این حکایات آمده که عده ای از ملاقات کنندگان، آن حضرت را دیده و شناخته اند مانند مرحوم بحر العلوم و دیگران، حال آن که در توقیع علی بن محمد سمری آمده که امام صلوات الله علیه به وی نوشتند: «الافمن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی والصیحه فهو کذاب مفتر» مرحوم نوری در خاتمه جنّه الماوی از این مطلب بشش وجه جواب داده، از جمله کلام علامه مجلسی را نقل کرده که در بحار: ج ۵۲ ص ۱۵۱ بعد از نقل توقیع مبارک، فرموده: شاید این سخن مربوط به کسی است که ادعای مشاهده کند و بگوید: من نایب آن حضرت هستم در رساندن پیامهای وی به شیعه مانند نواب اربعه، تا منافی روایاتی نباشد که گذشت و خواهد آمد. نگارنده گوید: احتمال آن مرحوم نزدیک به یقین است. بهر حال نگارنده چند حکایت از آنچه مرحوم کلینی، مفید، صدوق، شیخ طوسی، مجلسی، نوری و امثال آنها رحمهم الله نقل کرده اند در این جا می آورد، منظور از ذکر این حکایات آن است که: بدانیم غیبت آن حضرت یک امر ساده و عادی است و او بصورت غایب و ناشناس در میان ماست و میان ما و خدای ما، واسطه فیض می باشد، صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین. در این حکایات آمده که عده ای از ملاقات کنندگان، آن حضرت را دیده و شناخته اند مانند مرحوم بحر العلوم و دیگران، حال آن که در توقیع علی بن محمد سمری آمده که امام

صلوات الله عليه به وی نوشتند: «الافمن ادعی المشاهده قبل خروج السفیانی والصیحه فهو کذاب مفتر» مرحوم نوری در خاتمه جَنّه الماوی از این مطلب بشش وجه جواب داده، از جمله کلام علامه مجلسی را نقل کرده که در بحار: ج ۵۲ ص ۱۵۱ بعد از نقل توقیع مبارک، فرموده: شاید این سخن مربوط به کسی است که ادعای مشاهده کند و بگوید: من نایب آن حضرت هستم در رساندن پیامهای وی به شیعه مانند نواب اربعه، تا منافی روایاتی نباشد که گذشت و خواهد آمد. نگارنده گوید: احتمال آن مرحوم نزدیک به یقین است. بهر حال نگارنده چند حکایت از آنچه مرحوم کلینی، مفید، صدوق، شیخ طوسی، مجلسی، نوری و امثال آنها رحمهم الله نقل کرده اند در این جا می آورد، منظور از ذکر این حکایات آن است که: بدانیم غیبت آن حضرت یک امر ساده و عادی است و او بصورت غایب و ناشناس در میان ماست و میان ما و خدای ما، واسطه فیض می باشد، صلوات الله عليه و علی آبائه الطاهرين.

### حکایت اُبی الحسین

سید بن طاووی رحمه الله علیه از اُبی جعفر محمد بن جریر طبری نقل می کند از محمد بن هارون تلکبری که فرمود: ابوالحسین بن اُبی البغل کاتب به من گفت: از ابو منصور بن صالحان شغلی قبول کردم، میان من و او جریانی پیش آمد که از او فرار کرده و مخفی شدم، او در تعقیب من بود، مدتی با وحشت، همچنان در پنهانی زندگی می کردم. شبی به مقابر قریش (کاظمین) رفتم؛ قصد کردم شب جمعه را در کنار قبر دو امام علیهما السلام بیتوته کرده و دعا نموده و حاجت بخواهم، شب بارانی بود و



باد می وزید، از ابو جعفر متولی حرم خواستم درهای حرم را ببندد و کسی در حرم نباشد تا بتوانم خلوت کرده و با خیال راحت مشغول دعا و تضرع باشم و از آمدن کسی نترسم، او درها را بست، شب به نصف رسید، باد و باران از آمدن مردم مانع گردید، من مرتب دعا و زیارت کرده و نماز می خواندم. در این اثنا، نزد قبر حضرت موسی بن جعفر (ع) صدای پای شنیدم ناگاه مردی وارد شد، شروع به خواندن زیارت کرد، بر آدم (ع) و انبیاء اولوالعزم سلام کرد، سپس به یک یک امامان سلام کرد تا رسید به صاحب الزمان، ولی به او سلام نکرد. من تعجب کردم و پیش خود گفتم: شاید فراموش کرد یا امام زمان را نشناخته است، یا مذهبش همین است و به امام دوازدهم عقیده ندارد. چون از زیارت فارغ شد، دو رکعت نماز خواند، بعد نزد من آمد و در کنار قبر امام جواد (ع) مانند زیارت سابق زیارت کرد و دو رکعت نماز خواند، من از او می ترسیدم چون او را نمی شناختم، او جوان کاملی از مردان بود، لباس سفیدی به تن داشت، عمامه اش با تحت الحنک بود و عبایی به دوش داشت. آنگاه به من فرمود: یا ابا الحسین بن ابي البغل! چرا از دعای فرج غافل هستی؟ گفتم: آقای من! آن کدام است؟ فرمود: دو رکعت نماز می خوانی، بعد می گویی: «یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح، یا من لم یؤاخذ بالجریه و لم یهتک الستر، یا عظیم المنّ یا کریم الصّفح یا حسن التجاوز یا واسع المغفره... أسالک بحق هذه الاسماء و بحق محمد و آله الطاهرين

الأ- ما کشفتم کربی و نفست همی و فرجت غمی و أصلحت حالی» آنگاه دعا کرده و حاجت را می خواهی. بعد صورت راست خویش را به زمین گذاشته و صد مرتبه در آن حال می گویی: «یا محمد یا علی، یا علی یا محمد، اکفیانی فانکما کافیای و انصرانی فانکما نصرای» بعد صورت چپ خویش را به زمین نهاد صد مرتبه می گویی: «ادرکنی» و آن را زیاد تکرار می کنی و می گویی: «الغوٹ، الغوٹ، الغوٹ» تا نفست قطع شود، در این صورت خداوند با کرم خویش، حاجت تو را ان شاء الله قضا می کند. من همان طور که ایشان فرموده بود عمل کردم، بعد پیش ابی جعفر متولی رفتم که از وی پرسم آن شخص کیست؟ و چطور داخل حرم گردید؟ دیدم درها همه بسته است، تعجب کردم، بعد به نظرم آمد که شاید او نیز در حرم بیتوته کرده و من ندانسته ام. چون به طرف ابوجعفر رفتم، او از اتاقی که روغن زیتون در آن بود بیرون می آمد. گفتم: آن مرد کی بود؟ و چطور داخل حرم شده بود؟ گفتم: درها همه قفل است هنوز باز نکرده ام، جریان آن مرد و زیارت کردنش را گفتم. گفتم: او مولای ما صاحب الزمان (ع) است، من دفعات او را در شبهای خلوت دیده ام. من از این که آن حضرت را نشناختم تأسف خود دم، وقت صبح از حرم خارج شده به محله کرخ بغداد به مخفیگاه خود رفتم، چون آفتاب بلند شد، دیدم مأموران ابن صالحان در پی من آمده و مرا از دوستانم می پرسند و در دست خویش از وزیر (منصورین صالحان) با خط خودش امان نامه ای آورده اند، من با بعضی

از یاران خود پیش وزیر رفتم، او چون مرا دید برخاست و مرا در آغوشش گرفت و چنان خوش برخورد کرد که سراغ نداشتم، گفتم: کار به جایی رسانده ای که از من به صاحب الزمان صلوات الله علیه شکایت می کنی؟! گفتم: من فقط دعا کرده ام، فرمود: وای بر تو! مولایم امام زمان صلوات الله علیه شب جمعه به خواب من آمد، امر می فرمود به تو نیکی کنم، و چنان پرخاش فرمود که بر خود ترسیدم. گفتم: لاله الاالله شهادت می دهم که آنها بر حق و منتهای حقند، دیشب مولایم را در بیداری دیدم و به من چنین و چنان فرمود، آنگاه جریان شب را برای او توضیح دادم، او بسیار تعجب کرد، بر من بسیار نیکی کرد و بیرکت آن حضرت از وی به چنان مرادی رسیدم که گمان نمی کردم. [۱].

### حکایت مرحوم بحر العلوم

عالم بزرگوار و متقی جناب زین العابدین بن محمد سلماسی که از شاگردان و خواص مرحوم علامه طباطبایی سید مهدی بحر العلوم بود، نقل می کند: در نجف اشرف در مجلس مرحوم بحر العلوم بودم، ناگاه مرحوم محقق قمی صاحب قوانین وارد منزل سید گردید، و آن در سالی بود که بقصد زیارت مکه و قبور ائمه علیهم السلام به عراق آمده بود، حاضران که در مجلس بودند پراکنده شدند و بیشتر از صد نفر می شدند، فقط سه نفر ماندند که همه اهل تقوا و مجتهد بودند. در آن موقع مرحوم محقق به جناب سید بحر العلوم گفت: شما هم به ولادت روحانی و هم به ولادت جسمانی از اهل بیت علیهم السلام رسیده و این دو مقام را حیازت کرده اید هم به قرب ظاهری و هم به قرب باطنی دست

یافته اید، طعامی از این سفره وسیع و میوه ای از میوه های این بوستان را به ما عطا فرماید تا سینه هایمان پر وسعت و دلهایمان آرامش پیدا کند. سید بزرگوار بلافاصله فرمود: من چند شب قبل در مسجد اعظم کوفه برای نافله شب رفته بودم، قصد داشتم اول صبح به نجف برگردم تا درس تعطیل نشود، کار ایشان در سالهای مکرر همان طور بود. چون از مسجد کوفه بیرون آمدم، به دلم افتاد که به مسجد سهله بروم ولی دیدم در این صورت شاید به درس نرسم، اما شوق من بتدریج زیاد می شد، در این بین که مردد و دو دل بودم، بادی غبار آلود و زید و مرا به طرف مسجد سهله برد، و آن توفیقی بود که بالاخره مرا به مسجد سهله انداخت. مسجد خالی بود، فقط یک شخص جلیل مشغول عبادت بود، در مناجات خویش کلماتی به کار می برد که دلهای سخت را تکان می داد، اشک چشمها را روان می ساخت، قلب من پرید، حالم متغیر گردید، زانوهایم خشک شد و اشک چشمم از شنیدن آن کلمات که هرگز نشنیده بودم جاری شد، و در دعاهای منقوله آنها را ندیده بودم، شخص مناجات کننده، آن کلمات را از خودش انشاء می فرمود. در محل خودم ایستادم و از شنیدن مناجات او لذت می بردم، تا از مناجات فارغ شد، آنگاه رو به من کرد و با زبان فارسی فرمود: «مهدی بیا» من چند قدم به طرف او رفته و ایستادم، فرمود: بیا، باز چند قدم رفته و ایستادم، فرمود: جلو بیا، ادب در امتثال است. پیش رفتم بحدی که دستم به او و دست شریف او نیز به من می رسید، او کلامی

فرمود. در اینجا یکدفعه، سید سخن خویش را عوض کرد و به سؤالات دیگر محقق جواب داد که از وی پرسیده بود: چرا تألیفات شما کم است؟ چند جواب در آن باره بیان کرد، محقق فرمود: سخن پیش را ادامه دهد، سید با دستش اشاره کرد که آن سری است که نمی شود گفت. [۲].

### حکایت بحرالعلوم در مکه

عالم جلیل و صاحب کرامات، زین العابدین سلماسی باز نقل می کند: روزگاری که سید بحرالعلوم مجاور مکه معظمه بود، با وجود غربت، بسیار دلگرمی و اطمینان خاطر داشت و در بذل و بخشش ناراحت نبود، در بعضی از ایام پول بقدری کم آمد که حتی یک درهم هم نداشتیم، جریان را به وی گفتم و اظهار کردم که با این همه مخارج چکار خواهیم کرد، سید جوابی نداد. عادتش آن بود که بعد از صبح بیت الله را طواف می کرد و به خانه می آمد و در اتاقی می نشست، قلیانی برای وی می آوردیم، بعد از صرف آن به اتاق دیگری می رفت، شاگردان جمع می شدند و برای هر مذهب طبق مذهب خویش درس می گفت. در آن روز که جریان تمام شدن پول را گفته بودم، چون از طواف بازگشت، قلیان را آماده کردیم مشغول کشیدن بود، ناگاه در زده شد، سید با اضطراب برخاست و گفت: قلیان را از اینجا بردارید و بیرون ببرید، آنگاه با سرعت تمام و بدون مراعات وقار به طرف در دوید و در را باز کرد، شخص بزرگوار در هیأت اعراب داخل شد و در اتاق نشست، سید با نهایت خضوع و احترام در کنار در نشست و اشاره کرد که قلیان را نیاورم. ساعتی با هم نشسته صحبت کردند، بعد که آن

شخص برخاست تشریف ببرد، سید بزودی در راه باز کرد و دست وی را بوسید و بر شتری که خوابیده بود سوارش کرد، آن شخص رفت، سید در حالی که هنوز به خود نیامده بود برگشت و براتی به من داد، فرمود: این حواله است به نزد مرد صرافی که در کنار کوه «صفا» نشسته، برو آنچه تحویل می دهد بیاور. من حواله را گرفتم آوردم، صراف چون آن را دید، بوسید و فرمود: برو چند نفر حمال بیاور، من چهار نفر حمال آوردم، او پولها را که ریال فرانسه بود و هر یک بقدر پنج قرآن عجم ارزش داشت آورد، حمالها کیسه های پول را در سر گذشته به خانه آوردیم. چند روز بعد به همان جا رفت، دیدم صراف در آن جا نیست و دکانی وجود ندارد، از بعضی سؤال کردم، گفتند: در این جا صراف ندیده ایم، فقط یک نفر در اینجا می نشیند، آنگاه دانستم که آن از اسرار خداوند و از الطاف ولی خدا (امام زمان صلوات الله علیه) است. مرحوم حاجی نوری بعد از نقل قضیه فرموده: این حکایت را فقیه بزرگوار شیخ محمد حسین کاظمی نیز به من نقل فرموده اند. [۳].

### کرامت عجیب

علامه مجلسی رضوان الله علیه در بحار فرموده: بعضی از افاضل موثق به من جریانی از «بحرین» نقل کرد و گفت که آنرا از شخصی موثق و قابل اعتماد نقل می کند و آن این که: روزگاری که بحرین تحت ولایت افرنج - ظاهراً استعمار انگلیس - بود، یک نفر ناصبی و دشمن اهل بیت را به حکومت آنجا گذاشته بودند، او وزیری داشت ناصبی تر از خود و از اهل بحرین هر که در

مذهب شیعه بود بشدت دشمن می داشت و در کشتن و ضرر زدن به آنها کوتاهی نمی کرد. آن وزیر روزی به کاخ والی آمد، اناری را به والی نشان داد که در پوست آن بطور طبیعی نوشته شده بود: «اله الاالله، محمد رسول الله، ابوبکر و عمر و عثمان، علی خلفاء رسول الله» والی دید که این کار بشر نیست و بطور طبیعی در انار رویده است گویی در سنگی حکاکی کرده اند، خطوط گود رفته کاملاً مشخص بود. والی به وزیر گفت: این بهترین دلیل و قویترین حجت بر بطلان مذهب رافضیهاست، نظرت در این باره چیست؟ گفت: اصلحک الله اینها مردمان متعصبی هستند که براهین را قبول ندارند، بهتر است که بزرگان آنها را احضار کرده و این انار را به آنها نشان دهی، اگر قبول کرده به مذهب ما برگشتند ثواب آن مال شما خواهد بود و گرنه میان سه چیز مخیرشان کن: یا مانند یهود و نصاری جزیه بدهند و در مذهب خود بمانند و یا جوابی برای این دلیل پیدا کنند، یا مردانشان را بکش، زنان و فرزندانشان را اسیر کن و اموالشان را بعنوان غنیمت ضبط فرما. والی این رأی را پسندید، دستور داد علماء و افاضل و بزرگان شیعه را احضار کردند، پس از حضور، انار را به آنها نشان داد و گفت: اگر جواب کافی از این کار خدایی که دست بشر در آن کار نکرده است، بیاورید هیچ و گرنه همچون کفار جزیه خواهید داد و یا خودتان مقتول، زنان و اطفالتان اسیر و اموالتان بغنیمت گرفته خواهد شد. آنها از این جریان غرق در حیرت شده و جوابی نداشتند، قیافه هایشان متغیر و بدنشان

به لرزه افتاد، بزرگانشان گفتند: ایها الامیر! سه روز به ما مهلت دهید، شاید بتوانیم جواب کافی پیدا کنیم که راضی بشوید و گرنه اختیار در دست شماست، حاکم سه روز به آنها مهلت داد. آنها ترسان و لرزان از حضور حاکم بیرون آمدند، در مجلس مشورتی که ترتیب دادند رأیشان بر آن شد که از میان خود ده نفر از صلحاء و زهاد انتخاب کردند، آنها نیز از میان خویش سه نفر را برگزیدند که هر یک در یک شب به صحرا رفته و عبادت کند و گریه و زاری نماید و به امام زمان صلوات الله علیه استغاثه کرده و دوی درد را از او بخواهد، شاید آن حضرت از این پیشامد وحشتناک نجاتشان بدهد. شب اول یکی از آنها تا به صبح نالید، استغاثه و عبادت و گریه کرد، امام نتیجه ای عاید نشد، صبح دست خالی به نزد آنها برگشت، شب دوم، که نوبت دومی بود باز خبری نشد و این بر اضطراب و نگرانی آنها افزود. شب سوم نوبت یک نفر متقی و فاضل بود به نام محمد بن عیسی، او پایاده، سرش باز به صحرا رفت، شبی بود ظلمانی، دعا کرد، گریه و زاری نمود، به خداوند در خلاص شدن آن مؤمنان توسل کرد و کشف آن بلا را خواست و به صاحب الزمان صلوات الله علیه استغاثه نمود. در آخر شب مردی را دید که خطاب به او فرمود: یا محمد بن عیسی! چرا تو را در این حال پریشان می بینم، چرا به این بیابان آمده ای؟ گفت: ای مرد! مرا به خود واگذار، من برای پیشامد بزرگی به این صحرا آمده ام، آن را جز به



امام خود نخواهم گفت. و شکایت نخواهم کرد مگر بر کسی که قدرت رفع گرفتاریم را داشته باشد. آن شخص گفت: یا محمد بن عیسی! من صاحب الامر هستم، حاجتت را بگو. گفت: اگر امام زمان باشی، احتیاج به شرح حاجت نیست، خودت می دانی. فرمود: آری، آمده ای تا برای آن انار و آنچه در روی آن نوشته شده و درباره تهدید امیر چاره ای پیدا کنی. محمد بن عیسی گوید: چون این را شنیدم به طرف آن بزرگوار رفتم و گفتم: آری، مولای من! مصیبت ما را می دانی، تو امام ما، پناه ما، و قادر بر چاره بلای مایی، امام صلوات الله علیه فرمود: یا محمد بن عیسی! وزیر لعنه الله در خانه اش درخت اناری دارد چون انار بار داد قالبی بشکل انار از گل فراهم آورد و آن را نصف کرد و در درون هر یک مقداری از آن نوشته را بشکل برجسته ای نوشت، و آن را بر روی انار گذاشت و بست، با بزرگ شدن انار این خطوط در آن اثر کرد و به این صورت درآمد. فردا چون پیش والی رفتید، بگو: جواب آورده ام ولی در خانه وزیر خواهیم گفت: چون به خانه وزیر رفتید به طرف راست نگاه کن، غرفه ای خواهی دید، به والی بگو: جواب را در غرفه خواهیم گفت. خواهی دید که وزیر از این کار امتناع می کند، ولی تو اصرار کن که حتماً جواب در آن جا خواهد بود. چون وزیر بالا رفت تو هم با او بالا برو و نگذار او بتنهایی برود و چون داخل غرفه شدی تاچه ای خواهی دید که در آن کیسه سفیدی هست، آن را بگیر و خواهی

دید که قالب انار در آن است. آن را پیش والی بگذار و انار را در آن جای بده تا حقیقت روشن شود و نیز ای محمد بن عیسی! به والی بگو: ما معجزه دیگری داریم و آن این که این انار در درون آن جز خاکستر و دود نیست، اگر می خواهی بدانی به وزیر بگو: آن را بشکند، چون بشکند خاکستر و دود، صورت و ریش او را خواهد گرفت. محمد بن عیسی با شنیدن این خبر شاد شد، دستهای مبارک امام صلوات الله علیه را بوسید و با شادی و بشارت برگشت. چون صبح شد پیش والی رفتند، فرموده های امام را مو بمو عمل کرد، جریان همان طور شد که آن حضرت فرموده بود، والی گفت: اینها را از کجا دانسته ای؟ گفت: امام زمان ما به من خبر داد که حجت خدا بر ماست. گفت: امام شما کدام است؟ او همه امامان را بر شمرد تا به امام عصر (ع) رسید، والی گفت: دستت را برای بیعت باز کن، «فَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ أَنَّ الْخَلِيفَةَ بَعْدَهُ بِإِذْنِ اللَّهِ» امیرالمؤمنین علی (ع) «آنگاه به همه امامان اقرار کرد و ایمانش خوب شد، و فرمود وزیر را بکشتند و از اهل بحرین اعتذار کرد و با آنها خوبی کرد. ناقل قضیه گفت: این قصه نزد اهل بحرین مشهور و قبر محمد بن عیسی نزد آنها معروف است. [۴].

## پاورقی

[۱] بحار: ج ۵۱ ص ۳۰۴، مرحوم مجلسی پس از آن که این واقعه را از کتاب نجوم ابن طاووس نقل کرده در آخر فرموده است: این خبر را در کتاب طبری همانطور یافتم

که ابن طاووس از آن نقل کرده است.

[۲] بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۲۳۵ حکایت نهم جنه الماوی.

[۳] بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۲۳۷ حکایت دوازدهم جنه الماوی.

[۴] بحار الانوار: ۵۲ ص ۱۷۸.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

